



## افغانستان محل تلاقی

آرنولد جوزف توین بېو [۱] دانشمند و مؤرخ بزرگ انگلیسی در ۱۸۸۹ در لندن چشم بجهان کشود. تحصیلات خود را در یونیورسیتی اکسفورد و سپس در آتن بپایان رساند. مطالعاتش در زمینه فرهنگ، زبان و فولکلور هلال یونان و لائین، در توسع ذهن و درون بینی اش راجع به مسایل پیچیده، ثقافت های کهنه و نو و اوضاع بین المللی سهم بزرگی داشته است.

عده ای از آثار او عبارتند از: شرق و غرب - تقرب مؤرخ بدین - دنیا و مغرب - زمین - تمدن در حال آزمون - تحقیق در مسایل بین المللی و مقالات و صحبت هایی که در مجله های نشر گستر دیده اند. اما آنچه از آثارش که صیت شهرت او را به اکناف عالم رسانده و در حلقه های دانشی گیتی پخش و داخل نموده، اثر ده جلدی اش بنام [تحقیقی در تاریخ] است که همه جا مورد توجه و التفات خاصی واقع شده است. بعضی آنرا [شهباز قرون و اعصار] خوانده و گروهی گفته اند که آن [انقلابی در مسیر علم تاریخ] است. آنچه مسلم است اینکه او روش کاملاً نوینی را در مطالعه تاریخ برگزیده، بدین معنی که، برخلاف گذشته گان کشورها را واحد مطالعه قرار نداده بلکه آنها را اجزاء منفردی از کل بزرگتر و عالی تری

(۱) Arnold J. Toynbee

میدانند که بدون در نظر داشتن آن نتوان حتی بر احوال حقیقی اجزاء پی برد و هویت آنرا تشخیص داد. آن کل بزرگتر در نظر این مؤرخ عالی‌مقام شجر تمدن است که ممکن است چندین کشور شاخه‌های آنرا تشکیل کنند. بدین صورت محقق تاریخ دارای وسعت نظر میشود و حوادث را چنانکه بوقوع پیوسته، و نه فقط چنانکه بوقوع پیوسته بلکه فلسفه واقعی آنرا درک می‌کند. عین همین معنی از خطابه نویین بی که در ذیل چاپ می‌شود مستفاد خواهد شد.

پروفسور نویین بی با اساس فلسفه خود انسان را مالک نیمه اختیاری میدانند و سفارش می‌کنند که او باید در هر توهمین اختیار بکوشد از تاریخ به نفع خود و بشریت که آن عبارت است از (رفع خطر جنگ - و لغو امتیازات طبقاتی) - که این هر دو بسا تمدن‌ها را به نا بودی کشانده و تمدن‌ها را نیز تهدید می‌کند - استفاده نماید. او - آری بیکی از نمایندگان موسسات نشرانی گفته بود: تاریخچی که بدرد نخورد و عبرت آموز نباشد تاریخ نیست، افسانه و لا طابلاست. زندگی معنوی انسان <sup>تالیفات علمی و تحقیقات</sup> <sup>تالیفات علمی و تحقیقات</sup> بر واقعیت <sup>تالیفات علمی و تحقیقات</sup> <sup>تالیفات علمی و تحقیقات</sup> رفعا لیت است، چنانکه زندگی عملی نمی‌تواند اتکائی بر خواب و خیال داشته باشد. پس اگر انسان قدر نباشد آنچه را در خانه ذهن خود انبار کرده بدرستی در حیات بکار اندازد گویا هنور جاهل باقی مانده است.

بنده بحیث عضو و همکار انجمن تاریخ افغانستان و مدیر مسؤول مجله آریانا از پروفسور نویین بی که مقام منبع کشور عزیزمان را درین گوشه دلجا درک و خاطر نشان نموده اند قلباً تشکر میکنم.

۱ چنین بنظر می آید که مدنی در حوالی پنج هزار سال قبل از امروز در دنیای قدیم در سرزمین عراق آغاز یافته و از آنجا بدو طرف بجانب شرق و غرب انتشار یافته است. بدین معنی که یکطرف بجانب شرق به خاک های ایران و افغانستان و هندوستان و آسیای مرکزی و آسیای شرقی، طرف دیگر بجانب غرب به خاک های مصر و آسیای صغیر و اراضی بحیره، اژه و اروپا و افریقای شمال غربی و روسیه.

۲ در دنیای مدنی بعضی مناطق از نظر موقعیت جغرافیائی در حاشیه قرار گرفته بودند که از کانون مدنیت، نفوذ تهذیبی بدانجاها میرسید ولی از آنجاها تجاوز نمیکرد. مانند جاپان و جاوا که در انتها الیه شرقی دنیای مدنی قرار داشتند و مراکش و آیرلند و اسکاتلند و یا که در انتها الیه غربی واقع بودند.

۳ بعضی ممالک دیگر برخلاف شباهت به چهارراهی داشتند که از افق راهها بدانجاها می پیوست و از آنجاها به اکناف جهان منشعب میشد. در دنیای قدیم دو چهارراه عمده سراغ داریم که هر کدام بیک طرفی از مهد تمدن (عراق) قرار گرفته بودند. چهارراه غربی عبارت بود از سرزمین سوریه که بذات خود وسیله ارتباط بین آسیای غربی، افریقا و آسیای صغیر و اروپا بشمار میرفت و چهارراه شرقی عبارت بود از افغانستان که وسیله ارتباط بین آسیای غربی، هندوستان، آسیای مرکزی و آسیای شرقی محسوب میشد.

تبصره: خاک های آسیای جنوب شرقی تا به زمانه های نسبتاً نزدیک تا حوالی قرن دوم مسیحی به دنیای مدنی ارتباطی نداشت. تا این وقت و از بن وقت به بعد تا زمان اکتشافات بحری بدست پرتغالی ها و اسپانیولی ها در طی قرن ۱۵ راه عمده ثنی که جنوب غرب آسیا و هند وستان را با آسیای شرقی وصل میکرد نه از جنوب شرق آسیا بلکه از افغانستان و از آسیای مرکزی میگذشت.

۴ در طی قرن ۱۵ نقشه مراد دات دنیائی در اثر اکتشافات بحری و باز شدن راهای دریائی موقتاً منقاب شد پیش از بن واهی عمده مراد دات دیای مدنی از خشکه میگذشت. و سابل اساسی مراد دات عبارت از کشتی نبود بلکه حیوانات اهلی از قبیل خر و اسب و شتر آبرانشکیا مبداد. حمل و نقل از راه دریای جنبه فرعی داشت و جز بعضی استثنائات مسافرت دریائی از حیوانات سابل ذریعه کشتی های کوچک در امتداد آب های ساحلی خابج ممانند خابج فارس، در امتداد سواحل مجمع الجزایر یمن و نیز یا بحیره احمر و بحیره و م صورت می گرفت. در قرن ۱۵ مسیح بر نقای که با کشتی جدید اختراع کردند که قادر بود در طول ماه هادر آب های اوقیانوس ها حرکت کند. این اختراع موقتاً هر دو چهار راه متذکره یعنی افغانستان و سوریه را از اهمیت ساقط کرد. حقیقتاً تمام اراضی محدود به خشکه از افغانستان گرفته تا المان درین سقوط موقعیت موقتاً متاثر شدند در حالیکه کشورهای اروپائی و آن کشورهای آسیائی که به دریا دست داشتند از نعمت مراد دات بهره ور بودند. امری زمی بینیم که این برتری راهای بحری نه تنها تاریکی ندارد بلکه غیر عادی بنظر میخورد. اختراع راه آهن و سابل نقایه میکا نیکی و هواپیماها و اول سابقه را که در روزگار آن گذشته از نظر حمل و نقل حیوانی منوط به ممالک محدود به خشکه بود به ممالک مذکور و مخصوصاً به دو چهار راه تاریخی اعاده کرده است.

پیر ویتالان در ای یکی از مهمترین فرودگاه های بین المالی تبصره  
 جهان است قندهار در صد است که چنین اهمیتی را پیدا کند.  
 سرک های تازه و جدید که حالا در افغانستان ساخته میشود مانند سرک قندهار - کاشک  
 قندهار - چمن، کابل - قزل قلعه - از راه کونل سالنگ نقشه را که افغانستان در از منته  
 گذشته از آغاز تاریخ نادره اخیر تیموریان بعنوان (مرکز مراد دات) احراز کرده بود  
 محتملاً بوی اعاده خواهد کرد.

۵ آینه افغانستان بعنوان مرکز مراد دات یکی از موضوعات بسیار دلیچسپ است ولی بر ای من صحبت در اطراف چنین مطالبی در مقابل افغانها بیهرده است. خود شما بهتر از بنده به حتمابق آن آشنا هستید و بدین مطالب که مسال توجه دارند. آنچه امروز

میخواهم در اطراف آن اظهار نظر کنم و روشن ساختن مرز قف این مملکت بحث نقطه تقاطع در زمانه های گذشته است.

۶ برای سهولت موضوع نقش تاریخی افغانستان را از چهار جنبه مختلف دسته بندی و تجزیه میکنم و هر کدام از این جنبه های را جدا گانه شرح میدهم.

اول افغانستان بحیث شاه راه مهاجرت

دوم افغانستان بحیث شاه راه انتشار مدنیت وادیان

سوم افغانستان بحیث ساحه حساس در تشکیل امپراتوری های که مراکز آریایی و ن

خاک های این کشور را فتاده بود.

چهارم افغانستان بحیث ساحه مرکز امپراتوری هائی که دامنه آن ها خارج خاک های

افغانستان اسیاط داشت.

نقش افغانستان بحیث شاه راه مهاجرت ها

۷

يك سلسله بزرگ مردمان مهاجر که با کوچکی و یا سابقاً کوچی بودند از خاک های

افغانستان بطرف نیم قاره هند رفته اند مثال های بسیار جسته آن قرار ذیل است.

(اول) آریاها که در حوالی نیمه دوم هزارم قبل از مسیح از اینجا گذشته، ایشان زبان

سنسکریت را به هندوستان بردند. آنها را میتوان پدران آن مدنیست هندوئی خواند که جانشین

تهذیب قبل از آریائی سندیا مدنیت موهنجو دارو و هراپا گردید.

(دوم) يك موج کوچی های مهاجم ایرانی زبان در قرن هفتم ق. م. قسمتی که

در پنجاب مستقر شد از طرف هندی ها بنام (بلهیکا) یعنی (باختری ها) خوانده شده اند

قسمتی دیگر که در حوزه هیرمند مسکن گرفتند از طرف یونانی ها به اسم (پکتوس)

یاد شده اند (آیا این مردمان اجداد پشتون های امروزه بودند؟)

(سوم) موج دیگر از اقوام کوچی ایرانی زبان در طی قرن دوم ق. م. یعنی اسکائی ها که

سیستان بنام ایشان شهرت یافته است (قبلاً اینجا بنام درانجیا نام معروف بود) ایشان از

راه حوزه ارغنداب - هیرمند به هند سر از پرشدند و کوچی هایا تخارها که به تعقیب

اسکائی ها فرار شدند و تدارستان بنام شان مشهور شد (قبلاً اینجا بنام بختریش یا باختر

معروف بود). یکی از قبایل تخاری که در باختر مستقر شد کوشانی‌ها بود ندکه بعد ها به تشکیل امپراطوری وسیعی موفق شد ندکه در حدود ۱۰۰ سال از درپای آمو تا رود جمنان بسط داشت.

(چهارم) موج دیگر مردمان کوچی بنام (هن) (یعنی هن‌های یفتلی یا هن‌های سفید در قرن پنجم مسیحی)

(پنجم) ترکان غربی در قرن ششم.

(ششم) مغل‌ها که در حوالی ۱۲۲۲ مسیحی به افغانستان هجوم آوردند و از این‌جا به هند وستان سرکشیدند ولی در ماورای شرقی مسیر رود سند موفق شدند که بصورت دائمی مستقر گردند.

(هفتم) ترکان ماورالنهری که از راه افغانستان در قرن چهاردهم تحت رهنمائی تیمور لنگ به هند وستان هجوم بردند.

(هشتم) هجوم دوم ترکان تیموری در قرن شانزدهم. اینها را از بک‌ها از صائپیریای غربی از جایگاه شان از شمال هند وکش راندند. این تیموری‌های فرای موسسان سلاله مغل‌های بزرگ هند محسوب میشوند.

(نهم) از بک‌ها که خاک‌های بین آمو دریا و هند وکش را در طی قرن شانزدهم اشغال کردند ولی موفق به عبور از تیغه سلسله کوه مدکور نشدند.

درین مهاجرت‌های قبایل از آسیای مرکزی به افغانستان و از افغانستان به هند وستان فقط بسیار دلیلی موجود است.

(الف) اگرچه راه‌های افغانستان را پیش گرفته و موقتاً آن را اشغال کردند عملاً به تسخیر مملکت مرفق نشدند. مردمان فعلی افغانستان استقلال خویش را محافظه کردند. بعضی از دسته‌های مردمان آسیای مرکزی که از افغانستان گذشتند شاید در افغانستان مانده باشند. اگر چنین شده باشد در مردمان محلی این سرزمین حل و مزج شده‌اند و احتمالاً ایشان امروز یا پشتو یا فارسی حرف میزنند. به استثنای آخرین دسته مهاجران یعنی از بک‌ها که هنوز بزبان ترکی صحبت میکنند.

(ب) اگرچه مردمان محلی افغانستان هیچگاه بدست آن مردمان آسیای مرکزی که از افغانستان گذشته و به هند رفته‌اند تسخیر نشده‌اند، گاه‌گاه در تهاجم هند که از طرف مردمان آسیای مرکزی صورت گرفته است شرکت جسته‌اند و گاه‌گاه خودشان

به حساب خود در هند وستان هجوم برده اند. چنانچه در آنها جم غزنوی ها و مغل ها در هند شامل بودند و غوری ها و لودی ها و و هیله ها مثال های است که هجوم مردمان محلی خود افغانستان را به هند نشان میدهد. غوری ها جای گزین غزنویان شدند و لودی ها جایگاه تغلق ها را گرفتند و و هیله ها یکی از بهترین ابالات امپراتوری مغل های هندی را تصاحب نمودند. شیر شاه سوری یکی از موثرترین شاهان مسلمانان هند است که اصلاحات افغانی داشت.

. . .

### ۸ نقش افغانستان در شاه راه انتشار تهذیب و ادیان

#### (۱) مدنیت جنوب غربی آسیائی هخامنشی

این مدنیت در طی قرن ششم ق. م به افغانستان و از راه افغانستان به هند انتشار یافت. هخامنشی ها بحیث یکی از زبان های رسمی خود زبان آرامی سامی را که در الفبای مستخرج از الفبای فنیقی نوشته میشد و از دیگر دیندگان این الفبا شاید منبع رسم الخط خروشتی باشد. انواع الفبا آرامی بعد از این نگارش دوزبانانی یعنی پهلوی (پارتی) و سغدی به کار رفته است.

(۲) بعد از تصفیه و اختتام امپراتوری هخامنشی بدست اسکندر مدنیت قدیم یونانی در باختر ریشه دوانیده و سخت استوار شد. چنین بنظر می آید که یونانیان مهاجم و مردمان محلی این سرزمین بهم دوست و مخلوط شدند. جانشین اسکندر در ولایات شرقی امپراتوری ساسانی هخامنشی یعنی ساسانی و کوس و فاریس قسمتی از خاک افغانستان را در جنوب هندوکش در مقابل (۵۰۰) میل چندگی به چاندرا گوپتا موریا امپراتور هند داد.

کتیبه می به دوزبان آرامی و یونانی که از طرف آشوکا نواسه چندرا گوپتا نقر شده بود اخیرا در قندهار از حوالی قریب چهل زمینه بابر مکشوف شده است. اما سلوکوس باختر را محافظه کرد. در طی قرن سوم ق. م. یونانیان باختری از امپراتوری یونانی سلوسی مجزا شده و سلطنت مستقل یونانی برای خود تشکیل دادند. در حوالی سال ۱۸۳ ق. م دمتریوس پادشاه یونانی باختر از راه هندوکش به هندوستان هجوم برد و او و جانشینان او مدنیت یونانی را با خود به هندوستان بردند.

مهمترین آبدانی که در افغانستان و هند از مدنیت یونانی نمایندگی میکند عبارت است از: مسکوکات حکمران ایان یونانی محلی، استعمال الفبای یونانی برای نوشتن زبان های محلی که معمولاً در سنگ بشته های عصر کوشانی بکار برده میشود و شواهد آن در سرخ کونل پیدا شده است و عوامل هنر یونانی در ظاهر مدرسه های کلاسیک تراشی گندهارا.

### (۳) آئین بودائی

از هند به آسیای مرکزی از راه افغانستان تحت قیادت کوشانی های زرنگ در جریان قرن اول و دوم مسیحی انتشار یافت گذشتن آئین بودائی - ورازدوره های هندو کش حساس ترین مرحله سفر دور و دراز آن بود که بالاخره دامنه آن را به آسیای شرقی رسانید.

مکتب های کلاسیک تراشی گندهارا از تمدن یونانی و تمدن بودائی نمایندگی میکنند که وجود آن در افغانستان مشهود است. دامنه دین بودائی در افغانستان تا قرن نهم مسیحی دوام داشت.

### (۴) مدنیت جنوب غربی آسیائی امپراطوری ساسانی

این مدنیت بعد از غلبه اردشیر اول امپراطور ساسانی بر دولت های کوچکی که جانشین امپراطوری کوشانی شده بود وارد افغانستان شد. هنر ساسانی از ایران غربی بر مکتب گریک بودیک افغانستان تأثیرات فکندی

### (۵) اسلام و مدنیت اسلامی

این مدنیت ذریعه عرب های مسلمانان که امپراطوری ساسانی را مغلوب ساخته بودند در طی قرن هفتم مسیحی در تخارستان انتشار یافت. فاتحان عرب مانند فاتحان یونانی هزار سال قبل با مردمان محلی کشور دوست و مخلوط شدند. از جانب دیگر اسلام فقط در حوالی قرن دهم در جنوب هند کش و اصل شد. اسلام فوری جانشین ادیان و فرهنگ افغانستان نشد بلکه به تدریج پیش رفت و بالاخره بر همه جا فایز شد. افغانستان به حیث ساحه حساس در تشکیل امپراطوری هانی که مرکز آن ها خارج خاک آن بود:

کاپیسا - کاپیسا شهر دو چانه که روی محل التصاق رودخانه های غور بند و پنجشیر واقع بود نقطه حساس در شبکه مرادات امپراطوری هخامنشی بشمار میرفت. در سال ۵۲۲ مسیحی طرفدار دارا حکمران ولایت اراکوزیا با مخالفش حکمران



باختر برای آحر از موقعیت شهر کاپیسا - کاپیش جنگگ کرد. اسکندر در راه ارا کو زی و از معبر دره های جنوبی هندو کش به باختر هجوم برد و بعد باختر و ماوراالنهر را پایگاه عملیات خود برای عبور مجدد هندو کش و هجوم هندو قرار داد. یکصد و بیست و یک جنگ آوری که در سپاه او برای هجوم هند شامل بودند از سرزمین موجوده افغانستان و خاک های آسیای مرکزی گرفته شده بود در طی قردهای ۱۶ و ۱۷ مسیحی افغانستان مناطق سرحدی بین امپراطوری های مغل و صفوی محسوب میشد. مغل ها کابل را و صفوی ها هرات را در دست داشتند و هر دو امپراطوری بالای قندهار می جنگیدند (شهر اخیرالذکر بالا حره بدست صفوی ها افتاد) در قرن ۱۹ افغانستان بین امپراطوری هند بریطانیا و امپراطوری روس دولت کوچک بین الپین بود.

۱۰ نقش افغانستان بحیث مرکز امپراطوری هانی که دامنه آن ها خارج خاک های این کشور انبساط داشت

افغانستان این نقش را اقل ۵ مرتبه بازی کرده است :

(۱) در قرن دوم ق، م شاه یونانی باختری دمتریوس از باخ بر امپراطوری بزرگی مناطقت داشت که بجانب شمال دامنه آن تا سردر یا میرسید و بطرف جنوب شرق تا رود جمن و شاید آن طرف آن انبساط داشت .

(۲) در قرن اول و دوم مسیحی امپراطوران کوشانی بر امپراطوری بزرگ و حکمرانی نمودند که از رود خازه آمو تا رود جمن و دهنه رود سند منبسط بود. بطرف جنوب هند و کش مراکز این امپراطوری در کاپیسا - کپیش، پشاور و تا کنزبلا قایم بود و در شمال هند و کش مراکز دیگری در بعضی نقاط مجهول دیگر در حوالی سرخ کوتل در بغلان قدیم داشت .

(۳) در قرن با زده هم و اوایل قرن دوازدهم سلاله سبک-تگین

از غزنی بر امپراطوری حکمرانی نمود که علاوه بر خاک های افغانستان شامل پنجاب، تخارستان و خراسان فارس بود .

(۴) در نیمه دوم قرن ۱۲ میلادی غوری چایگاه غزنویان را گرفت و امپراطوری تشکیل داد که مساحت آن مساوی وسعت امپراطوری غزنوی بود .

(۵) در اواسط قرن ۱۸ احمد شاه درانی اسام امپراطوری را گذاشت که علاوه بر خاک های افغانستان شامل خراسان ایرانی و پاکستان غربی بود . پایتخت این امپراطوری اول قندهار و بعد کابل بود .

• • •

۱۱ البته حقایق تاریخی که در طی این سخن رانی تذکار دادم بر همگان معلوم است و مقصد کلی از این تذکرات محض روشن ساختن مطالب مورد نظر من بوده .  
مطلب اساسی که خواستم ثابت کنم این است که در طی قسمتی بزرگی از پستی پنج هزار سال از آغاز مدنیت با بنظر ف افغانستان بحیثیت نقطه تماس و تلاقی مردم، فرهنگ، ادبیات و امپراطوری ها نقش حساسی در خلاتاریخ بازی کرده است . اقل در پنج موقع معین این ممالک مرکز امپراطوری های بوده که مردمان و ادیان و فرهنگ های مختلف را زیر یک نظام اداری واحد در آورده است . به این جهات، یک متعلم تاریخ جهانی در طی مطالعات خود باید همیشه افغانستان را بحیثیت مرکز در ساحه نگاه خود بگیرد و یک نفر متعلم افغانی تاریخ افغانستان باید نظریات خود را در حدود و ثغور کشور خود محدود نسازد و فراتر از آن نظر کند زیرا تاریخ افغانستان را فهمیده نخواهد توانست تا نظر وسیع نداشته باشد و با وسعت نظر به این تاریخ نگاه نکند و در افق نگاه خود تمام مدنیت های جهان را ننگنا ند .

ترجمه: احمد علی کهزاد